

جنگ داخلی

استاسیس به مثابه پارادایم سیاسی

(هومو ساکر ۲: کتاب دوم)

جورجو آگامبن

ترجمه

سید محمد جواد سیدی

فرهنگ نشر نو

با همکاری نشر آسیم

فهرست

۷	مقدمه
۹	I استاسیس
۳۹	II لویاتان و بهیموت
۹۱	کتاب‌شناسی

I استاسیس

۱

عموماً پذیرفته است که امروز نظریه‌ای دربارهٔ جنگ داخلی به کلی وجود ندارد، اما این غیاب ظاهراً چندان موجب نگرانی حقوقدانان و عالمان علم سیاست نیست. رومان اشنور^۱، که این تشخیص را در همان اوایل دهه ۱۹۸۰ صورت‌بندی کرد، در عین حال افزود که بی‌توجهی به جنگ داخلی همپای گسترش جنگ داخلی جهان‌گستر^۲ پیش رفته است (Schnur 1983, 121, 156). این ملاحظه پس از سی سال همچنان اهمیت خود را حفظ کرده است: هرچند خود امکان ایجاد تمایز بین جنگ میان دولت‌ها و جنگ درون‌گروهی^۳ امروز ظاهراً محو شده است، متخصصان همچنان با احتیاط از اشاره به هرگونه نظریهٔ جنگ داخلی پرهیز می‌کنند. درست است که در سال‌های اخیر، به‌واسطهٔ فوران

1. Roman Schnur

2. global civil war

3. internecine

جنگ‌هایی که نمی‌توان آنها را جنگ‌های بین‌المللی دانست، کتاب‌هایی در مورد اصطلاحاً «جنگ‌های درونی»^۱ به کرات منتشر شده است (به‌خصوص در ایالات متحد)، اما حتی در این موارد هم تحلیل معطوف به تفسیر پدیده نبوده است بلکه – همخوان با رویه‌ای که گسترش بسیار یافته است – به جانب شرایطی معطوف شده است که تحت آنها مداخله بین‌المللی ممکن می‌شود. پارادایم اجماع، که امروز هم بر عمل و هم بر نظریه سیاسی استیلا دارد، ظاهراً با پژوهش جدی در باب پدیده‌ای که قدمت آن دست کم به اندازه دموکراسی غربی است، ناسازگار به نظر می‌رسد.

۸۰ امروز هم نوعی «پولمولوژی»^۲ داریم، یک نظریه جنگ، و هم یک «ایرنولوژی»^۳ یا نظریه صلح، اما «استاسیولوژی»^۴ یا نظریه جنگ داخلی نداریم. پیشاپیش گفته‌ایم که، به گفته اشنور، ممکن است این غیاب با گسترش جنگ داخلی جهان‌گستر ارتباط داشته باشد. مفهوم «جنگ داخلی جهان‌گستر» اول بار در سال ۱۹۶۳ همزمان در دو اثر مطرح شد: یکی درباره انقلاب هانا آرنت (که در آن جنگ جهانی دوم همچون «نوعی جنگ داخلی گسترده در سراسر زمین» تعریف شد [Arendt 1963, 8]) و دیگری نظریه پارتیزان کارل اشمیت

1. internal wars
3. irenology

2. polemology
4. stasiology

(Schmitt 2007)، که به فیگوری می‌پردازد حاکی از پایان تصور جنگ Jus publicum Europaeum [قانون عمومی ناحیه حقوقی اروپا]، مبتنی بر امکان ایجاد تمایزی واضح بین جنگ و صلح، سربازان و شهروندان عادی، دشمنان و مجرمان. این پایان را تا هر تاریخی که ردیابی کنیم، شک نیست که امروز وضعیت جنگی در معنای سنتی کاملاً محو شده است. حتی جنگ خلیج فارس، واپسین منازعه‌ای که هنوز ظاهر جنگ بین دولت‌ها را داشت، بدون اعلام وضعیت جنگی از جانب دول متخاصم رخ داد (که برای برخی دولت‌ها، همچون ایتالیا، امری است خلاف قانون اساسی). تعمیم‌الگویی از جنگ که نمی‌توان آن را همچون یک منازعه بین‌المللی تعریف کرد، اما در عین حال فاقد ویژگی‌های سنتی جنگ داخلی است، ظاهراً نه معطوف به کنترل و تغییر نظام سیاسی، بلکه معطوف به بیشینه‌سازی بی‌نظمی و هرج و مرج بوده است (Snow 1996). توجهی که متخصصان در دهه ۱۹۹۰ به این جنگ‌ها مبذول داشتند نهایتاً نمی‌توانست به یک نظریه جنگ داخلی منجر شود، بلکه تنها به یک آموزه مدیریتی ختم شد، یعنی، تصدی، اجرا و بین‌المللی‌سازی منازعات داخلی.

۲

یکی از دلایل ممکن برای فقدان علاقه به جنگ داخلی عبارت بود از محبوبیت روزافزون مفهوم انقلاب (دست‌کم تا پایان